

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

در این مقاله از متن چند سخنرانی "کی جی نوح"، متخصص امور خاور دور، استفاده شده است.
تهیه و تنظیم: فرشید واحدیان
فرستنده: علی مشرف
۲۲ می ۲۰۲۱

کودتا در میانمار: تله‌ای انفجاری بر سر یک جاده – یک کمر بند



در روز اول فبروری امسال کودتائی توسط ارتش در میانمار (برمه سابق) رخ داد و رهبری ارتش (تاتامادا)^۱ کنترل کشور را به دست گرفت و رهبران دولت غیرنظامی و رهبر حزب حاکم «اتحادیه ملی دموکراسی»^۲ (از این به بعد «اتحادیه») خام‌آنگ سان سوچی^۳ را بازداشت نمود. ارتش انگیزه خود برای کودتا را تقلب بی‌سابقه در آرای انتخابات ماه نومبر اعلام نمود. بعد از کودتا موج تظاهرات مخالفان کشور را فرا گرفت، تظاهراتی که روز به روز عمق بیشتری یافته است. با گسترش تظاهرات عکس‌العمل ارتش با تظاهرکنندگان روز به روز خشن‌تر شد و تعداد زیادی از تظاهرکنندگان کشته شدند. روزهای سوم، چهاردهم و ۲۴ مارچ از لحاظ تعداد کشته‌شدگان بدترین روزها بودند. اخبار این تظاهرات به تفصیل در مطبوعات غربی انعکاس یافته است. ایالات متحده و کشورهای اروپائی کودتا را محکوم کرده‌اند. امریکا کمک ۴۲ میلیون دلاری خود به میانمار را قطع نمود. قابل توجه است که ایالات متحده در اعلامیه‌های خود کشور میانمار را با همان نام سابق دوران استعمار، «برمه» می‌خواند. اتفاقات با سرعت بی‌سابقه و مرگباری در حال گسترش است. از همان ابتداء پیش‌بینی ناظران این بود که اعتراضات اشکال خونینی به خود خواهد گرفت، به‌خصوص که دخالت عناصر بیگانه در این تظاهرات دیده می‌شود. همان‌طور که در عکس یکی از پلاکاردها مشاهده می‌شود، عکس‌آنگ سان سوچی در زمینه آفتاب تابان و شعار «خواهش می‌کنیم که رهبر، امید، و آینده ما را نجات

دهید» دیده می‌شود. در دوره‌ای که امپراتوری جاپان میانمار را مستعمره خود کرده بود، حداقل ۲۵۰ هزار نفر از مردم این کشور را قتل‌عام کرد. از این نظر دیدن چنین پوستری در میان جنبشی واقعاً «مستقل» بسیار عجیب است. نشانه آفتاب تابان همچنین نشانه اونیفرم نظامیان قوم کارن^۴ (یا کاین) که سال‌ها دوش به دوش بیگانگان علیه استقلال برمه جنگیدند، نیز می‌باشد. این نظامیان در نواحی تحت کنترل خود از تظاهرات مردم کاملاً حمایت می‌کنند. تحلیل درست آنچه که اکنون در میانمار می‌گذرد بدون بررسی زمینه تاریخی و تحلیل نیروهای مادی و فرهنگی درگیر در جامعه این کشور غیرممکن است.

مختصری از تاریخچه اجتماعی سیاسی کشور

میانمار کشوری با ۵۵ میلیون جمعیت، در جنوب غربی چین و شرق هندوستان واقع شده است. این کشور از بیش از ۱۳۵ قوم و نژاد مختلف تشکیل شده است. جمعیت قوم بومی برمه ۶۸ درصد، شان‌ها ۹ درصد، کارن‌ها ۴ درصد و بسیاری از قومیت‌های دیگر که سهم کمتری از کل جمعیت دارند. ۵ درصد از شهرنشینان به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند. نکته جالب توجه در تظاهرات اخیر وجود پلاکاردهای اعتراضی به زبان‌های محلی است. در تظاهرات ضد حکومتی در گذشته، اغلب شعارها به زبان انگلیسی مرسوم بود.

انگلیسی‌ها دو جنگ عمده با برمه‌ای‌ها داشتند و با قساوت عظیمی که نشان دادند بالاخره توانستند برمه را به مستعمره خود تبدیل نمایند (۱۸۲۴). به دلیل مقاومت عظیم مردم در مقابل نیروهای اشغالگر، خلاف دیگر مستعمرات بریتانیا، برمه در دوران استعمار مستقیماً توسط دیکتاتوری بوروکرات نظامی انگلیس اداره می‌شد. انگلیس‌ها، نظامی سلسله مراتبی بر مبنای نژادهای مختلف در برمه به وجود آوردند. در این سلسله مراتب هر می اروپائیان و انگلیس‌ها در رأس، هندی‌های مهاجر و اقلیت‌های مسیحی شده در میانه و در پایه هرم همه برمه‌ای‌های بودائی قرار داشتند. ساکنان زمین‌های مرتفع در شمال و شرق کشور، به مذاهب کاتولیک و پروتستان متودیسیت گرویده و دارای خودمختاری نسبی بودند. اما بخش عظیم ثروت، از غارت دشت‌ها و ساکنین برمه‌ای آنها به‌دست می‌آمد. و هر زمان که آنها سر به طغیان برمی‌داشتند، انگلیس‌ها از نژادهای ساکن مناطق مرتفع به خصوص کارن‌ها، برای گوشمالی ساکنین دشت‌ها استفاده می‌کردند. در دوران استعمار همچنین شاهد مهاجرت انبوهی از هندی‌ها به مناطق مختلف برمه هستیم.

بنیانگذار و معمار برمه نوین آنگ سان^۵ (پدر آنگ سان سوچی) بود. او همچنین یکی از مؤسسان حزب کمونیست برمه بود و تا پایان حیاتش مقام دبیر کلی آن حزب را به عهده داشت.

او برای تقاضای کمک از کمونیست‌های چینی، در مبارزه برای استقلال برمه به جزیره شامین سفر کرد. اما در آن زمان شامین در تصرف جاپانی‌ها بود. جاپانی‌ها توانستند او را متقاعد نمایند که علیه انگلیس‌ها با آنها متحد شود. آنگ سان ارتش برمه آزاد (که بعداً تبدیل به ارتش ملی برمه تاتامادا شد) را تأسیس کرد و با انگلیس‌ها جنگید. در سال ۱۹۴۲، جاپان به شرط اعلام جنگ علیه متفقین، با اعلام استقلال برمه موافقت کرد. اما این استقلالی مجازی و تنها تلاشی برای مستعمره‌سازی برمه توسط جاپان بود. یکی از فرماندهان ارتش آنگ سان گفته جالبی دارد: «انگلیس‌ها خون ما را مکیند، جاپانی‌ها استخوان‌های ما را خرد کردند». در نتیجه ارتش برمه آزاد به رهبری آنگ سان، «اتحاد ضد فاشیستی رهائی خلق» را تشکیل داد و درگیر مبارزه با امپریالیسم جاپان شده و هم‌زمان برای استقلال برمه مذاکره با انگلیس‌ها را آغاز کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم و تسلیم جاپان، انگلیس‌ها به دنبال باز پس‌گیری مستعمرات سابق خود بودند و تمایلی به دادن استقلال به برمه نداشتند. اما انگلستان بعد از جنگ به شدت ضعیف شده و تمام کوشش خود را در حفظ مالزی (مالایای

آن زمان) و سرکوب طغیان مردم آن کشور متمرکز کرده بود و از این رو توان حفظ برمه را نداشت. چرچیل و جناح محافظه‌کار دولت انگلستان کاملاً مخالف اعطای استقلال به برمه بودند، اما کلمنت آتلی^۱ نخست‌وزیر وقت (از حزب کارگر) استقلال برمه را پذیرا شد.

آنگ سان سیاستمداری ضد امپریالیست و کمونیستی راسخ بود. او با اقلیت‌های قومی کشور وارد مذاکره شد و نتیجه این مذاکرات توافقی برای ایجاد کنفدراسیونی از اقلیت‌های مختلف با امکان جدائی هر یک از اعضا بعد از ده سال بود. این توافق به عنوان نقشه راه به انگلستان تسلیم شد. چرچیل و محافظه‌کاران انگلیس به آنگ سان مظنون بوده و او را به عنوان کمونیستی معتقد که در صدد اشاعه کمونیسم است می‌شناختند. اما دیگر کار از کار گذشته و برمه به استقلال رسید. مجلس مؤسسان در ۱۹۴۷، برگزار شد. اما بلافاصله شورشی در استان کاین توسط کارن‌های مسیحی که سال‌ها دوش به دوش نیروهای انگلیس به ضد استقلال برمه جنگیده بودند، آغاز گردید. پس از آن نیز آنگ سان و گروهی از متحدین سیاسی او در یک حمله تروریستی از طرف گروهی به رهبری نخست‌وزیر سابق برمه در دوران استعمار به قتل رسیدند. نوع اسلحه‌ای که آنگ سان و همراهانش را با آن به قتل رساندند، از نوع سلاح‌هایی بود که به‌طور قاچاق در اختیار کارن‌ها قرار گرفته بود. همه مدارک بر شرکت نیروهای انگلیس در دامن زدن به شورش کارن‌ها و ترور آنگ سان دلالت دارد.

در نتیجه پیمان‌های «حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، خودمختاری و برابری» مورد توافق در مذاکرات، همگی نقش بر آب شدند. از آن زمان تا به امروز برمه شاهد طولانی‌ترین جنگ‌های داخلی بوده است. کشور برمه در حقیقت از استان‌هایی تشکیل یافته که دائماً باهم در حال جنگ هستند. با توجه به این وقایع است که می‌توان چرچیل را مسؤول تمام مصیبت‌هایی دانست که تا امروز گریبان مردم برمه یا میانمار را گرفته است. یکی از ستراتیژی‌های شناخته شده امپریالیسم انگلستان، بعد از فروپاشی حاکمیت استعماری آن، ایجاد کشورهایی با مرزهای غیرواقعی و اختلاطی از نژادها و ملیت‌های مختلف است که برای سالیان دراز با یکدیگر در منازعه باشند.

به دنبال شورش جدائی‌طلبان کارن (۱۹۴۸-۱۹۴۹)، مون‌ها سر به شورش برداشتند. بعد نوبت طغیان مسلمانان روهینگائی شد. دوباره میان کارنی‌ها مناقشه‌ای به دلیل اختلاف میان کاتولیک‌ها و متودیسیت‌های پروتستان درگرفت، و شورش کاجین‌ها، به بهانه اعلام مذهب بودائی به عنوان مذهب رسمی کشور بود. در سال‌های ۱۹۶۰ شان‌ها و چینی‌ها طغیان کردند. به‌خصوص شان‌ها از سازمان سیا کمک دریافت کرده بودند و روابط نزدیکی هم با حزب ناسیونال فاشیست چینی کومین تانگ داشتند. شباهت‌هایی میان این گروه‌های مسلح اقلیت نژادی با رزمندگان نهضت‌های آزادی‌بخشی چون فارک (در کلمبیا)، نکسالیته‌ها (در هند)، مورو (در فیلیپین)، کردها (در ترکیه، ایران و عراق) و غیره وجود دارد. شیوه همه آنها جنگ‌های نامنقارن با استفاده از تاکتیک‌های عملی "مائوئیستی" اما بدون هیچ گونه ایدئولوژی مترقی است.

با نقش بر آب شدن تلاش‌ها برای ایجاد وحدت ملی، ارتش آزادیبخش برمه که به خاطر مبارزه‌اش در راه استقلال برمه در میان مردم از اعتبار بالائی برخوردار بود، با هدف حفظ وحدت کشور، روز به روز نقش پررنگتری در ستراتیژی سیاسی کشور به عهده گرفت. در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۱، عملاً جز در برهه‌هایی اندک، نظامیان بر میانمار حکم رانده‌اند. در طول تمام این دهه‌ها، میانمار نیز مانند کوریای دموکراتیک، مشمول بیشترین تحریم‌ها از سوی غرب بوده است.

آنگ سان سوچی، جوان‌ترین دختر آنگ سان، بعد از اعتراضات مردم در سال ۱۹۸۸، اتحادیه را تأسیس کرد و از آن تاریخ به بعد روز به روز نقش او در سیاست کشور پررنگتر شد. این اتحادیه، که از حمایت جمعی از کهنه سربازان

ارتش آزادی‌بخش نیز برخوردار بود، توانست در انتخابات سال ۱۹۹۰، اکثریت آراء را به‌دست آورد. اما نتایج انتخابات توسط دولت نظامی باطل اعلام گردید. دولت نظامی، آنگ سان سوچی را به حبس خانگی محکوم نمود که این محکومیت تا سال ۲۰۱۰ ادامه یافت. ادامه مبارزات مردم منجر به تدوین قانون اساسی جدیدی در سال ۲۰۰۸ شد که از طریق یک همه‌پرسی به تصویب رسید. نتیجه انتخابات پر تنش بعد از تصویب این قانون، توافقی لرزان و موقتی برای تقسیم قدرت میان احزاب غیرنظامی به رهبری «اتحادیه» و نظامیان بود. مطابق این توافق، نظامیان حق انتصاب ۲۵ درصد کرسی‌های مجلس قانون‌گذاری و کنترل بر وزارتخانه‌های دفاع، کشور و مرزها را برای خود حفظ نمودند. در این سال‌ها فشار غرب در حمایت از اتحادیه به رهبری آنگ سان سوچی شدت گرفت. اهدای جایزه «آزادی بیان ساخاروف» از طرف جامعه اروپا و جایزه صلح نوبل به او، از جمله اقدامات تبلیغی غرب برای اعمال فشار بر نظامیان میانمار بود. از سال ۲۰۱۵، آنگ سان سوچی و اتحادیه، با برعهده گرفتن مسؤولیت‌های مختلف، در رهبری حکومت به‌طور کامل سهیم شدند.

تصویری که در غرب از اتحادیه و خانم آنگ سان سوچی، به عنوان نمایندگان مردم سالاری در میانمار، ارائه می‌شود چندان با واقعیت تطابق ندارد. نمونه آن برخورد شدید دولت غیرنظامی با جنبش‌های اقلیت‌های نژادی است. اتحادیه تمام جنبش‌های نژادی را گروه‌های تروریستی اعلام کرد، مذاکرات صلح را متوقف و آنها را از هرگونه مشارکت در امور سیاسی محروم نمود. کشتار و اقدام به کوچ اجباری ۴۵۰ هزار مسلمان روهینگایی، تنها بخشی از این برخورد است که در غرب بیشتر انعکاس یافته است. اما در تضییقات برای دیگر اقلیت‌های نژادی از جمله مورد کشتار ۲۰۰ هزار اقلیت راکاین چندان خبری منعکس نشده است.

با شرکت غیرنظامیان در دولت، اقتصاد میانمار بیشتر به طرف سرمایه‌داری استخراج‌گر سوق داده شد. البته بخش بزرگی از صنعت همچنان در کنترل ارتش باقی ماند. نقش ارتش در اقتصاد میانمار مشابه نقش نظامیان مصر است. اما با روی کار آمدن آن سانگ سوچی، سرمایه‌گذاری خارجی در میانمار افزایش یافت و بخشی از سردمداران سرمایه‌داری داخلی نیز در شراکت با خارجی‌ها از لحاظ اقتصادی قدرت گرفتند. اقتصاد کشور عمده‌تأ وابسته به استخراج انواع سنگ‌های قیمتی و فلزات خاکی نادر شد، که بخش مهمی از اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهد. اقتصاد پنهان هم در بسیاری از ایالات مرزی در کار تولید اسلحه و مواد مخدر است.

در توافق آتش بسی که در سال ۲۰۱۰، میان ده گروه متخاصم به امضاء رسید، طرفین اعلام کردند که در مذاکرات صلح با دولت شرکت نمی‌کنند، ولی مبارزه با آن را از طریق نافرمانی مدنی ادامه خواهند داد. اما این توافق آتش بس دیری نپایید و دوباره آتش جنگ‌های داخلی شعلهور شد.

در دوره کوتاه حکومت غیر نظامی، دولتی غیر رسمی و در «سایه» با سلسله مراتبی حساب شده، با کمک ایالات متحده در میانمار به‌وجود آمد. این دولت غیررسمی که با کمک‌های مادی ایالات متحده به سازمان‌های غیردولتی فعال در زمینه «حقوق بشر» سازمان یافته است، نقش عظیمی را در مخالفت با کودتا بازی می‌کند. دولت نظامی وقتی مشاهده کرد که غرب، آنگ سان سوچی را به عنوان «فرشته نجات دموکراسی» معرفی می‌کند، با شریک کردن او و حزبش در حکومت، به دنبال جلب رضایت غرب بود. اما هدف آنها در برگزاری انتخابات در ماه نومبر، بازیابی موقعیت پیشین خود در کشور و محدود کردن قدرت اتحادیه بود.

در عین حال دولت نظامی مدعی است که در روز انتخابات، تقلبی عمده صورت گرفته است، ادعایی که با قاطعیت توسط رسانه‌های غربی تکذیب می‌شود. اما مسأله پیچیده‌تر است، شاید در روز رأی‌گیری تقلبی اساسی صورت نگرفته باشد، اما در هفته‌های منتهی به آن روز، اقدامات دامن‌داری برای جلوگیری از شرکت یک‌ونیم تا سه میلیون نفر انجام

شد. این افراد که عمدتاً از اقلیت‌های نژادی بودند، به بهانه عدم وجود امنیت در مناطق سکونت‌شان توسط دولت غیر نظامی از رأی دادن محروم شدند، اما علی‌رغم حضور میلیشاهای مسلح، در همه جا امکان رأی دادن وجود داشت. عدم امنیت تنها بهانه اتحادیه بود برای خلاصی از رأی منفی مناطقی که طرفدارش نبودند. نظامیان، قبل از انتخابات طی ۲۳ نامه رسمی شکایت خود را از تقلب در انتخابات اعلام و از دولت غیرنظامی تقاضای رسیدگی کرده بودند، اما اتحادیه توجهی به این شکایات نکرد. توهین ناشی از این بی‌توجهی، به نظامیان گران آمد. اتحادیه این برخورد را به تصور حمایت کامل توده‌های مردم انجام داد، در حالی‌که حمایت از آنها به‌خصوص در میان اقلیت‌های نژادی بسیار شکننده بود. از طرفی آنگ سان سوچی نیز به دلیل همکاری با نظامیان در قتل عام مسلمانان روهینگیا و دیگر اقلیت‌ها، حمایت غرب را به میزان زیادی از دست داده بود. دختر آنگ سان، همچنین فکر می‌کرد که دائماً می‌تواند نیروی نظامی را متحد و رام خود نگاه داشته و خود به طور کامل قدرت را قبضه نماید.

نقش چین و ستراتیژی ایالات متحده

تحلیل اوضاع کنونی میانمار بدون نظری اجمالی به چین همسایه بزرگ این کشور و نقش ایالات متحده در منطقه امکان پذیر نیست. بعد از پایان جنگ جهانی دوم و حتی قبل از آن، طبقه حاکم در ایالات متحده نقشه اعمال سلطه کامل بر جهان و ایجاد جهانی تک قطبی را در سر داشت. این نقشه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی اعتبار بیشتری کسب کرد. سند «راهنمای طراحی نظام دفاعی»^۷ که در ۱۹۹۲، تهیه شد، نقشه راه بی‌پرده‌ای را برای رسیدن به تسلط کامل بر جهان مطرح کرد. نشأت این سند موجب اعتراضات بی‌شماری شد، که بلافاصله پنتاگون و وزارت امور خارجه، متن آن را تکذیب نمودند. البته دیری نگذشت (۱۹۹۷) که نسخه نرم شده و ویرایش شده آن به عنوان سند رسمی دولت ایالات متحده و با عنوان «پروژه برای قرن جدید امریکائی»^۸ منتشر شد. جهان تک قطبی به هر قیمت در سال ۲۰۰۲، تبدیل به دکترین دولت بوش (پسر) شد. اوباما آن را با حداقل تغییرات ادامه داد. ترمپ اما این ستراتیژی را با گراشی نو سوداگرانه ادامه داد و بدون توجه به ادغام عظیم اقتصاد دو کشور، ساده‌اندیشانه در راه جدا سازی دو اقتصاد و کاهش وابستگی اقتصاد ایالات متحده به چین کوشش بی‌حاصلی کرد. این اقدامات تنها نشانه برخورد سطحی او به مسایل پیچیده اقتصادی – سیاسی بود. اکنون در دولت بایدن، شاهد بازگشت به شیوه دولت اوباما، اما با شدت و جدت بیشتر هستیم.

تا قبل از اواخر دهه اول قرن جدید، سیاست ایالات متحده در مقابل چین، همزیستی مسالمت‌آمیز و برکناری از تنشج بود. این سیاست مبتنی بر این نظریه بود که جمهوری خلق چین هم چون شوروی بزودی از درون فروپاشیده و یا کاملاً به مستعمره‌ای در سیستم جهانی سرمایه‌داری مبدل خواهد شد. تصور بر این بود که بحران سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، که موجب بحران بی‌سابقه‌ای برای اقتصاد غرب شد، تأثیر مشابهی بر روی اقتصاد چین داشته باشد، که چنین نشد و اقتصاد چین از آن بحران قوی‌تر بیرون آمد. در نتیجه ستراتیژی «سلطه همه جانبه» بر جهان به سرعت خود را برای مقابله با دشمن اصلی جدید، تغییر داد. اکنون ایالات متحده چین را به عنوان مانع اصلی بر سر راه نظام نئو لیبرال – امپریالیستی خود می‌بیند. از این‌رو ایالات متحده با همکاری فعالانه گروهی دیگر از متحدین خود، مبارزه‌ای ترکیبی را با چین آغاز کرده است، که تنها یک قدم با جنگ نظامی تمام عیار فاصله دارد. جنبه‌های مختلف این مبارزه را می‌توان در ابعاد زیر دید:

جنگ اقتصادی:

تحریم‌های اقتصادی و جنگ تعرفه‌ها، دولت ترمپ به خصوص در این زمینه شدیداً فعال بود.

جنگ در زمینه فن‌آوری:

کوشش در جهت متلاشی کردن شرکت‌های چینی (چون شرکت تیک تاک^۱)، به‌خصوص در زمینه فن‌آوری نوین. حمله به زنجیره تأمین^۱ منابع برای صنایع نیم‌هادی و جلوگیری از عرضه سهام شرکت‌های فن‌آوری نوین چین در بازارهای سهام غربی. کوشش در جهت ایجاد پیمان‌های اقتصادی منطقه‌ای ضد چینی، با کشورهای منطقه (هم چون کوشش در انعقاد پیمان همکاری محور ماورای پاسیفیک)

جنگ حقوقی:

که از جمله شامل مواردی مانند ارائه 380 لایحه ضد چینی برای تصویب در کنگره آمریکا، و دستگیری مدیر ارشد شرکت هوآوی می‌شود. تنها با ادعای تقصیر دولت چین در شیوع پاندمی کرونا، 14 فرد حقوقی و حقیقی، شکایاتی بالغ بر 30 تریلیون دلار علیه این دولت اقامه کرده‌اند.

جنگ دیپلماتیک:

شامل بستن تعدادی از کنسولگری‌های چین، اذیت و آزار دیپلمات‌های چینی، کنترل منازل و بازرسی مکاتبات سری آنها، با زیر پای گذاشتن همه قوانین دیپلماتیک بین‌المللی. اعلام رسمی تمایل به براندازی دولت چین.

جنگ اطلاعاتی:

خرابکاری و تحریک در جامعه مدنی چین و هر کشور دیگری که دولت چین در آن منافع دارد. کوشش در جهت آرامش‌زدانی؛ تضعیف دولت؛ و تدارک برای ایجاد انقلاب‌های رنگین (مثلاً در مورد هانگ‌کانگ)؛ دامن زدن به فعالیت‌های تروریستی در داخل چین (با تحریک عناصر افراطی در سین کیانگ)؛ کمک‌های میلیون دلاری به سازمان‌های ضدحکومتی در چین در قالب سازمان‌های غیردولتی حامی حقوق بشر و طرفداری از دموکراسی؛ آموزش برای رمز دار کردن مخابرات و تربیت کادرهای خرابکار برای این سازمان‌ها؛ انتشار تبلیغات دروغ علیه دولت در مورد کشتار و به بردگی کشاندن اقلیت اویغور.

یکی از نتایج این جنگ اطلاعاتی، حمله به آسیائی‌تبارها در شهرهای مختلف امریکا است. وقتی ایالات متحده در سطح عمده‌فروشی سیاستی را تا این حد دشمنانه و جنگ‌افروزانه در سطح جهان دنبال می‌کند، طبیعی است که محصول خرده‌فروشی و فرو بارش این سیاست در سطح جامعه، حملات فردی به همشهریان آسیائی‌تبار باشد.

جنگ آکادمیک:

کوشش برای پرونده‌سازی علیه مدرسین و دانشجویان چینی در امریکا. هم اکنون اف.بی.آی، در چارچوب برنامه‌ای به نام «مبارزه با چین»، هر ده ساعت یک پرونده علیه محققان و دانشجویان با اتهام دزدی اطلاعات با ارزش علمی – صنعتی، ایجاد می‌کند (تابه‌حال ۲۷۰۰ پرونده از این دست تشکیل شده است).

تحریکات نظامی علیه چین:

محاصره کامل بحری چین در بحیره جنوب، شرق و تنگه تایوان، با استفاده از سلاح‌های ستراتیژیک؛ ایجاد 400 پایگاه نظامی؛ طرح استقرار راکت‌های میان‌برد با کلاهک اوتمی در اطراف چین؛ و پایش دائم نظامی این کشور. معمار اصلی این طرح‌ها که اجرای آن از زمان اوپاما سرعت گرفت، کورت کمبل^{۱۱} است، که اکنون در دولت بایدن، معاون وزیر امور خارجه در امور آسیای جنوب شرقی است. امریکا نقطه اصلی حمله در جنگ بحری علیه چین را روی تنگه مالاکا می‌بیند. این تنگه که یکی از حساس‌ترین نقاط ژئوپولیتیکی چین است، محل عبور سالیانه ۵/۳ تریلیون دالر کالا، از جمله ۷۰٪ تا ۸۰٪ نفت مورد نیاز این کشور است. با توجه به واقعه اخیر به گل نشستن یک نفتکش در کانال سوئز، و بسته شدن کانال بر روی کشتی‌های دیگر، امریکا بی‌نیاز از شروع حمله‌ای همه‌گیر برای فلج چین، تنها کافی است مانعی برای عبور کشتی‌ها در آن تنگه ایجاد نماید.

تشابهی میان نقاط حساس کشور چین در مقایسه با نقاط حساس صورت انسان، می‌توان یافت: دماغ، اولین نقطه حساس در صورت است، که مشابه آن در مورد چین، شبه جزیره کوریا با وجود کوریای جنوبی و مجاورت جاپان به عنوان پنجمین قدرت نظامی جهان است. گردن که در صورت، مسیر عبور راه تنفس و شریان انسان است، در مورد چین تنگه مالاکاست. هانگ کانگ، نقش آرواره را برای چین دارد. پشت سر چین، سین کیانگ و تبت است. و بالاخره نقش تایوان برای چین هم مانند چانه در صورت است. ایالات متحده از این جزیره که در مرکز کمان جزیره‌های بحیره چین قرار دارد، به عنوان ناو هواپیمابری غرق‌نشده استفاده می‌کند. نزدیک‌ترین نقطه این جزیره به چین، کمتر از ۳۰ کیلومتر فاصله دارد که برای هدف قرار دادن خاک چین، حتی به راکت‌های میان‌برد نیز نیازی نیست. به علاوه تایوان نگهبان تنگه تایوان است که کشتی‌ها و زیردریایی‌های چین برای رسیدن به آبهای آزاد باید از آن عبور نمایند. تایوان خطرناک‌ترین بخش در محاصره نظامی چین است. از این نظر، پافشاری چین بر اعلام تایوان به عنوان هسته اصلی منافع خود، تنها برای الحاق این جزیره و پایان جنگ داخلی نیست. در ۱۹۵۰، اگر امریکا به کوریای جنوبی و میانمار حمله نمی‌کرد، چین تایوان را آزاد کرده بود.

از سال ۲۰۱۳ به بعد، شاهد اجرای طرح‌های چین برای مقابله با این نقشه‌ها هستیم. در قدم اول چین شروع به نظامی کردن جزیره‌های مصنوعی و بالا بردن هزینه امریکا برای حضور نظامی در بحیره چین کرد. در قدم دوم طرح یک کمر بند یک جاده را در مقابله با محاصره بحری زمینی خود آغاز کرد. بخشی از مسیر این پروژه از میانمار می‌گذرد؛ مسیر کریدور اقتصادی چین-میانمار به نام «سی‌مک»^{۱۲} که از جمله با استفاده از تعدادی خط لوله، ارتباط چین را از راه استان یون آن، به بندر کک فو^{۱۳} در خلیج بنگال و از آنجا به خلیج فارس و افریقا برقرار می‌سازد.

ساده‌نگری است که تصور کنیم جنگ در شبه‌جزیره کوریا در سال ۱۹۵۰، تنها به دلیل مناقشه میان کوریای جنوبی و شمالی آغاز شد. هدف اصلی جنگ، حملات چند جانبه‌ای علیه جمهوری خلق چین از طرف ایالات متحده بود. نیروهای نظامی این کشور از شرق از طریق شبه جزیره کوریا و از غرب از طریق میانمار و وابستگان به کومین تانگ، چین را مورد حمله قرار داد. در حقیقت در غرب جنگ چین با عناصر نیابتی کومین تانگ تا اوایل سال‌های ۱۹۶۰ به طول انجامید و در نهایت سازمان سیا مجبور شد که نیروها را از طریق پل هوایی از محاصره برهاند. با وجود بیش از ۱۹۰۰ کیلومتر مرز بین میانمار و استان یون آن در چین و حجم بزرگی از معاملات مرزی قانونی و غیرقانونی، که شامل قاچاق اسلحه و مواد مخدر هم می‌شود، چین همیشه درگیر ناآرامی‌ها در مرز میانمار بوده است. بخش زیادی از مردم میانمار به‌خصوص در امتداد مرز شمالی و غربی هم نژاد با مردم چین هستند. استان شان، به‌طور سنتی همیشه استانی مستقل و کم و بیش در اتحاد با چین بوده است. همه این عوامل نشانه اهمیت اقتصادی و ژئوپولیتیک میانمار برای کشور چین است.

با اشاره به این اهمیت است که مطبوعات غرب سعی دارند چین را حامی کودتای نظامی در میانمار معرفی نمایند. در صورتی که در سال گذشته طی سفر شی جین پینگ به میانمار، چین ۳۳ قرارداد با دولت غیرنظامی میانمار به امضاء رساند که با توجه به قدرت‌گیری نظامیان در آن کشور، سرنوشت همه این قراردادها در ابهام قرار گرفته است. با توجه به این حجم همکاری چین با دولت غیرنظامی، کوشش در براندازی این دولت از طرف چین اقدامی منطقی به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر لابی‌گران حکومت نظامی برای جلب حمایت امریکا، بر نزدیکی بیش از حد دولت غیرنظامی به چین تأکید داشته و کاهش روابط با چین را یکی از دلایل اقدام به کودتا نشان می‌دهند. یک سازمان دست راستی به نام «اتحاد ملک تی»^{۱۴} (گروهی مشابه تی پارتی در امریکا)، که پشتیبان انقلاب‌های رنگی در تایلند، تایوان و هانگ کانگ هستند، با متهم کردن چین به همدستی با کودتاچیان، تهدید به خرابکاری در خطوط لوله کریدور سی‌مک کرده اند، که با توجه به عبور این خطوط از استان آشوب‌زده راکاین، می‌تواند تهدیدی خطرناک باشد.

ستراتژی دولت بایدن

یکی از دلایل شدت گرفتن لفاظی‌های تجاوزگرانه و جنگ‌طلبانه دولت بایدن، وجود عناصری در تیم او از نوکان‌های افراطی جدید از اعضای «مرکز امنیت ملی امریکای نوین»^{۱۵} هستند، گروهی به مراتب دست‌راستی‌تر از نوکان‌های سال‌های ۱۹۹۰. بی‌دلیل نیست که حتی «شورای روابط خارجی امریکا» دولت بایدن را به ملایمت و خویشن‌داری بیشتر در سیاست خود علیه چین و روسیه دعوت می‌کند. ادامه طرح‌های استفاده از سلاح‌های اتمی تاکتیکی و خارج شدن از پیمان‌های محدودسازی راکت‌های مجهز به کلاهک‌های اتمی، همه نشانه‌هایی است از این که دولت امریکا چندان علاقه‌ای به آموختن از تجربه شکست‌های جنگی خود در پنجاه سال گذشته ندارد و هنوز معتقد است که از جنگی با این درجه از وسعت می‌تواند برنده بیرون آید.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، مبلغان سرمایه‌داری از پایان تاریخ و عدم وجود گزینه‌ای دیگر سخن می‌گفتند. آنها تنها راه ممکن برای رشد کشورهای جهان سوم را وابستگی به امپریالیسم و تن سپردن به نظام نئولیبرال، راه رشد مورد نظر سرمایه‌داری، می‌دانند. اما از ۱۹۶۰ به بعد تجربه جمهوری خلق چین تأیید دیگری بود بر راه رشدی متفاوت از این مسیر. گزینه‌ای برای کشورهای جهان سوم به وجود آمد که از زیر سلطه امپریالیسم و نئولیبرالیسم خارج شوند. چین کشوری کوچک مشابه کشورهای سوسیالیستی دیگر چون ویتنام، کوبا، و غیره نیست و از این نظر موفقیت آن در ایجاد جهانی چند قطبی، اثری تعیین‌کننده در روند تحولات آتی جهان خواهد داشت.

نظریه‌ای جعلی در مورد طرح «یک جاده یک کمربند» مدعی است که این نیز پروژه‌ای امپریالیستی برای استخراج منابع کشورهای جهان، و تنها ابزاری برای غرق کردن کشورها در گرداب قرض خارجی است. اما مطالعات دقیق نشان می‌دهد که ۴۰٪ از پروژه‌های این طرح مربوط به برق‌رسانی (الکتریفیکاسیون) به مناطق محروم از الکتریسته در کشورهای مختلف می‌شود. موضوع ۳۰٪ دیگر این طرح نیز پروژه‌های احداث جاده، خط‌آهن، و زیرساخت‌های اساسی مخابراتی می‌شود. البته روشن است که این پروژه‌ها برای حمل و نقل کالاهای تولید چین تسهیلات ایجاد می‌کنند و مشخصاً چین را از وابستگی شدید به تنگه مالاکا نجات می‌دهد.

با بروز نشانه‌های افول قدرت امپریالیسم، و بی‌رنگ شدن نظریه «استثنائگرایی» امریکائی، گروهی از روشنفکران «چپ» در ایالات متحده، گرفتار نوعی تفکر «استثنائگرایی معکوس» شده‌اند. به این معنا که آنها در عین بهره‌مند شدن از کلیه نعمت‌های حاصل از زندگی در سیستم امپریالیسم رانت‌خوار جهانی، پذیرفته‌اند که دیگر امریکا «برتر از همه» و مهد آزادی و دموکراسی نیست، اما بقیه کشورها هم (به خصوص رقبای اصلی یعنی چین و روسیه) در بد بودن دست

کمی از ایالات متحده ندارند و در داشتن خصلت‌های ضدبشری با امریکا کمابیش شبیه‌اند. بنابراین «ممکن است که امریکا بهترین نباشد، اما بدترین هم نیست و روی هم‌رفته از دیگران هم بهتر است». نمونه این «چپ مصنوعی» را می‌توان در جماعت مجله ژاکوبین مشاهده کرد.

در جهان سوم نیز با گروه مشابهی از روشنفکران و گروه‌های سیاسی مواجهیم که دانسته و یا ندانسته هنوز از سویه منفی شعار «نه شرقی، نه غربی» چه در قالب سکولار و چه در قالب مذهبی آن، به عنوان رهنمود سیاسی، استفاده می‌کنند و نمونه آن را در عکس‌العملی که بعد از اعلام امضای توافق‌نامه بیست و پنج ساله ایران با چین به وجود آمد، شاهدیم.

سخن آخر: میانمار به کجا می‌رود؟

په‌په اسکوبار، تحلیل‌گر مترقی مسائل بین‌الملل نظریه‌ای به نام «آشوب‌زائی امپریالیستی» در دوران افول حاکمیت امپریالیسم دارد. او معتقد است که امپریالیسم در این دوران ضمن تثبیت حاکمیت خود بر بازارهای مالی و حاکمیت ارزی؛ جریان نفت و راه‌های بحری؛ به جای کنترل مستقیم باقی جهان در پی قطعه‌قطعه کردن و به آشوب کشاندن نقاط مختلف آن است. شباهت‌ها میان آنچه که امروزه در لیبیا، سوریه، اوکراین، هانگ کانگ و... غیره می‌گذرد با وقایع اخیر میانمار، تأییدی است بر درستی این نظریه.

اکنون میانمار در وضعیت بسیار بدی به سر می‌برد. تظاهرات عظیم و کشتار مردم در جریان است. مردم میانمار از فشار اقتصادی به تنگ آمده‌اند (درآمد روزانه ۶۳٪ از مردم کمتر از ۲ دالر است). اکنون مقاومت مردم در مرحله «ابراز شهامت قهرمانه» است، اما این مرحله چندان نمی‌تواند ادامه یابد. اعتصابات درازمدت منجر به فروپاشی اقتصادی شده و مقاومت مردم را در هم خواهد شکست. موضع واحدی در میان اقلیت‌های نژادی دیده نمی‌شود. اغلب آنها هم حکومت غیرنظامی و هم نظامیان را علیه خود می‌دانند. اختلافات دیرینه موجب انشقاق در میان آنهاست. اما گرایشی در میان آنها در حال نضج است که بدون حمایت از دولت غیرنظامی، با کودتا مخالفت نمایند.

قشر بورژوازی بزرگ، صاحبان کسب و کار و وابستگان آنها، موضع به ظاهر بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرده‌اند، و در عکس‌العمل‌هایشان تنها با عباراتی ساختگی با خانواده‌های قربانیان تظاهرات، اظهار همدردی کرده‌اند. آنها منتظرند ببینند چه نیرویی از این ماجرا پیروز بیرون خواهد آمد. اتحادیه که در گذشته موضع بسیار سختی در مورد جنبش‌های قومی داشت، اکنون در صدد جلب حمایت آنها برای مبارزه با نظامیان، یا حداقل بی‌طرف ساختن آنها است.

ارتش هنوز دست بالا را در قدرت دارد. سرکوب مردم عمدتاً توسط نیروهائی از ارتش صورت می‌گیرد که سال‌ها به سرکوب جنبش‌های نژادی مشغول بوده‌اند و کشتار مردم برایشان یک امر عادی است.

عناصر اطلاعاتی و کارشناسان نظامی انگلستان، فرانسه، استرالیا، امریکا و چین در میان اقلیت‌های نژادی شدیداً فعال‌اند. اعضای کومین تانگ و کلاه سبزهای ارتش امریکا و سازمان سیا از دهه‌ها قبل همکاری نزدیکی با برخی از نیروهای مسلح جنبش‌های جدائی‌طلب داشته‌اند. سیل اسلحه از سوی کشورهای منطقه و حتی از کشورهائی دور چون اسرائیل و اوکراین به سوی میانمار سرازیر شده است.

امریکا و قدرت‌های امپریالیستی در عین محکوم کردن ظاهری کودتا، در صدد تشدید بحران و بهره‌برداری از آن به زیان طرح یک جاده – یک کمربند هستند..

1. Tatmadaw
2. National League for Democracy (NLD)
3. Aung San Suu Kyi
4. Kayen or Karen
5. Aung San
6. Clement Atlee

7. Defense Planning Guidance Document
8. Project for the New American Century (PNAC) 9. Tik Tok: شرکتی چینی معادل یوتویوب
10. Supply Chain 11. Kurt Campbell 12. Sea Mag Economic Corridor
13. Kyaukpyu 14. Milk Tea Alliance 15. Center for New American Security

دانش و امید، شماره ۵، اردیبهشت ۱۴۰۰